

تعليقت آيت الله جعفری بر اصول کافی، يك بلب از كتلب الحجّة

ترجمه: مينا اسكويي *

چكیده: آيت الله شيخ محمدرضا جعفری بر ترجمه انگليسی كتاب اصول کافی، تعليقاتی نگاشته‌اند كه ترجمه فارسی بخشهایی از آن در شماره‌های پيش سفينه منتشر شد.

در اين گفتار، ترجمه تعليقات ایشان بر يك باب از كتاب اصول کافی را می‌خوانيم. در اين تعليقات، درباره جنگ جمل و معركة گردانان آن (طلحه و زبير)، محمدبن حنفیه، آزمونهایی برای شناخت امامان به حقّ از مدعیان، نکاتی آمده است.

کلید واژه: اصول کافی - تعليقات / اصول کافی - ترجمه انگليسی / جنگ جمل / طلحه / زبير / محمدبن حنفیه / امامت - آزمونها / جعفری - محمدرضا.

اشاره

پيشتر درباره ترجمه انگليسی اصول کافی - كه به قلم عالمانه حضرت آيت الله

*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگليسی.

شیخ محمدرضا جعفری نجفی انجام شده - توضیحاتی ارائه شد. (سفینه، شماره ۱۹)
گفتیم که معظم‌له بر این ترجمه، تعلیقاتی زده‌اند که مورد توجه اندیشوران و
دانشمندان قرار گرفته است. بخشهایی از این تعلیقات در شماره‌های ۱۹، ۲۰، ۲۲ و ۲۳
سفینه انتشار یافت. در این گفتار، تعلیقات ایشان بر باب «مايفصل به بين الحق و
الباطل» عرضه می‌شود.

* ص ۵۳۴ - باب ما يفصل به بين دعوى المحق والمبطل في أمر الإمامة، ح ۱، ذیل
«و کتما شهادتهما».

زبیر بن عوام بن خُوَیلِد اسدی (۳۶/۶۵۶ هجری - ۲۸/۵۹۴ قبل از هجرت)
عمه‌اش امّ المؤمنین، خدیجه - رضی الله عنها - و مادرش، صفیه بنت عبدالمطلب
(عمه اُطالَه پدری رسول خدا و امیرالمؤمنین) بود و به دلیل این نسب، خود را یکی
از افراد قوم بنی‌هاشم می‌دانست. در روز سقیفه، عمر بن الخطاب موقعیت او را
این‌گونه توصیف کرد: «علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام و آنان که با آنها بودند، از ما
جدا شدند و در خانه فاطمه گرد هم آمدند.» (بخاری، ج ۸، ص ۲۱۰؛ ابن حنبل، ج ۱، ص ۵۵؛
ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۹؛ طبری، ج ۱، ص ۱۸۲۲؛ و غیره) هنگامی که عمر وارد خانه فاطمه علیها السلام
شد، طلحه و زبیر نیز در میان افراد حاضر در آنجا بودند. عمر گفت: «قسم به خدا،
خانه را به آتش خواهم کشید، مگر اینکه شما نیز برای بیعت [با ابوبکر] بیایید.»
زبیر با شمشیری در دست هجوم آورد، اما پایش به مانعی گیر کرد و شمشیر از
دستش افتاد و این‌گونه او را دستگیر کردند. (طبری، ج ۱، ص ۱۱۱۸، ۱۱۱۹-۱۱۲۰؛ ابن الاثیر،
ج ۲، ص ۳۲۵؛ استیعاب، ج ۳، ص ۹۷۵؛ و غیره)

در زمان خلافت عمر، زبیر گفت که اگر عمر بمیرد، او با علی علیه السلام بیعت خواهد
کرد. (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۱)

در روز شورا، بعد از مرگ عمر، زبیر به علی علیه السلام رأی داد. (طبری، ج ۱، ص ۲۷۸۴؛ ابن



الاثیر، ج ۴، ص ۶۹۰؛ و غیره) از آنجا که همسرش دختر ابوبکر بود، پسرانش به شاخه بنی تیم، یعنی قبیله مادرشان، کشیده شدند. علی علیه السلام فرمود: «زبیر همواره با اهل بیت بود، تا آنگاه که پسرش، عبدالله، بزرگ شد.» (الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۰۶۰؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۴۳؛ ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۶۷، ج ۶، ص ۱۱ و غیره)

در روز جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام خطاب به او فرمود: «آیا به یاد داری زمانی را که همراه پیامبر خدا بودی و هنگامی را که من تو را ملاقات کردم، پیامبر خدا به من لبخند زد و من نیز بر ایشان لبخند زدم و تو گفتی: «پسر ابوطالب غرورش را رها نمی کند.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو فرمود: «ساکت شو! این غرور نیست. تو با او خواهی جنگید و با او به عدالت رفتار نخواهی کرد.» سپس زبیر گفت: «به خدا قسم، چنین است؛ اگر این را به خاطر داشتم، هرگز به اینجا نمی آمدم. قسم به خدا، من هرگز با تو مجدداً به جنگ برنخواهم خاست.» (الطبری، ج ۱، ص ۳۱۷۶، ۳۱۸۵؛ ابن الاثیر، ج ۳، ص ۲۴۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۱۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۵۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۵۷).

طلحه بن عبیدالله بن عثمان تیمی (۳۶/۶۵۶ هجری - ۲۸/۵۹۵ قبل از هجرت) از قبیله ابوبکر بود و یکی از چهار همسرش، ام کلثوم، دختر ابوبکر بود. در روز سقیفه، او با زبیر و امیرالمؤمنین بود، اما بعدها از آنها جدا شد. در روز جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیه السلام او را نیز مخاطب قرار داد و گفت: «تو را به خدا سوگند می دهم، آیا نشنیدی که پیامبر خدا فرمود: «هرکسی که من سرور و مولای اویم، پس باید علی را نیز به عنوان مولای خویش برگزیند و دشمن کسانی باشد که با او به دشمنی برمی خیزند.» طلحه گفت: «بله، شاهد بوده ام.» سپس حضرت علی علیه السلام فرمودند: «پس چرا با من به جنگ برخاستی؟» او گفت: «فراموش کرده بودم.» (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷۱؛ المسعودی، ج ۴، ص ۳۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷ و غیره)

مروان بن حکم - که در ردیف طلحه بود - دید که طلحه صحنه جنگ را ترک می کند. از آنجا که او و تمامی بنی امیه، طلحه و زبیر را قاتلان عثمان می دانستند،

تیری به سمت طلحه پرتاب کرد و او را زخمی نمود. او به ابان، پسر عثمان، گفت: «من تو را از قاتلین پدرت جدا کردم.» طلحه به مخروبه‌ای در بصره برده شد و همانجا درگذشت. (ابن سعد، ج ۳، بخش ۱، ص ۱۵۹؛ استیعاب، ج ۲، ص ۷۶۶؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۸۸-۸۶؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵۳۲-۵۳۳؛ ابن الاثیر، ج ۳، ص ۲۴۴؛ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۴۸).

* ص ۵۳۶- همان باب، ح ۲، ذیل «مالك ثكلتك أمك»:

این کلمه دشنام نیست؛ بلکه [کلمه و جمله] بیان احساس و برخورد خشن است.

* ص ۵۳۸- همان باب، ح ۳، ذیل «شرطة الخميس»:

گروهی از همراهان امیرالمؤمنین که هم قسم شده بودند تا همراه با او تا سرحد مرگ بجنگند و تا آن‌گاه که پیروزی حاصل شود، دست از جنگ نکشند. این گروه که شامل ۵ یا ۶ هزار نفر می‌شد، بعد از جنگ نهروان شکل گرفت. یکی از فرماندهان آنان، قیس بن سعد بن عبادۀ انصاری بود. آنها بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و قرارداد متارکه جنگ توسط امام حسن علیه السلام - که درود بر او و پدرش باد - متفرق شدند. (رجوع شود به: رجال کشی، ص ۵-۶، ۱۰۳، ۱۱۰؛ الاختصاص، ص ۲۰)

* ص ۵۳۹- همان باب، ح ۳، ذیل «المارماهي والزمار»:

رجوع شود به حدیث شماره ۹۲۴ (همین باب، حدیث ۶).

* ص ۵۳۹- همان باب و حدیث، ذیل «حلقوا اللّحی و قتلوا الشوارب فمسخوا»:

رسم تراشیدن ریش و تاب دادن سبیل، متعلق به ایرانیان بوده است. شیوه عربها کاملاً متضاد با این رسم بوده است. آنها ریشهای بلند می‌داشتند و سبیل خود را

منظم و کوتاه می کردند. بعد از دوره امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان فرزندان مروان بن حکم (۶۵/۶۸۵ - ۶۴/۶۸۴ حکمرانی - ۲/۶۲۳)، این شیوه ایرانی میان افراد ارتش و دربار، رسم شد. از آنجا که رسم میان اعراب توسط اسلام نیز توصیه شده بود، رسم ایرانیان نیز به عنوان نوعی آیین لامذهبی شناخته شد. بنابراین، ماهیان با توجه به شکل و پیکره غول مانند (هیولا مانند) خود با هیولاها قیاس می شوند (مُسوخ جمع ممسوخ: تبدیل شده به هیولا) که ریشه‌های خود را می تراشیدند. این حدیث، در واقع، به پیش‌بینی حضرت علی علیه السلام در مورد اینکه چنین شیوه‌ای (در آرایش صورت) متداول خواهد شد، اشاره دارد.

* ص ۵۴۱ - همان باب، ح ۳، ذیل «علی ما ذکر محمد بن هشام» (آخر حدیث): مشخص نشده که این محمد بن هشام، چه کسی بوده و نام او در زنجیره راویان این حدیث ذکر نشده است. شیخ صدوق، حدیث مشابهی را در کمال الدین، ج ۲، ص ۵۳۷ نقل کرده است و نام عبدالله بن هشام را به عنوان راوی آورده است، همان کسی که در سند کلینی نیز آمده است. (بنگرید: مرآت العقول، ج ۴، ص ۸۲)

* ص ۵۴۴ - همان باب، ح ۵، ذیل «أرسل محمد بن حنفیة إلى علي بن الحسين علیه السلام»: محمد، فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به ابن الحنفیة، نیز شناخته می شود؛ زیرا مادرش از بنی حنیف بود. او در سال ۱۵/۶۳۶ متولد شد و در سال ۸۱/۷۰۰ فوت کرد. او یکی از برترین نوادگان ابوطالب بود و به شجاعت، دانش و نجابت زبانزد بود. کیسانیه ادعای امامت او را بعد از امام حسن علیه السلام داشتند. بنی عباس نیز بر این عقیده بودند؛ زیرا آنها امامت را از نصب ابن الحنفیة از امیرالمؤمنین به پسرش، ابوهاشم (متوفی ۹۸/۷۱۷ یا ۹۹/۷۱۸) و سپس به محمد بن علی بن عبدالله بن العباس (۱۲۵/۷۴۳ - ۶۲/۶۸۱)، پدر خلفای اول و دوم عباسی، سفاح و منصور

می‌رسید. علامه حلی، دانشمند امامیه، درباره محمد بن الحنفیه می‌گوید: «محمد بن الحنفیه، عبدالله بن جعفر، و افرادی مانند آنها، بسیار برتر و صاحب جایگاه والاتری هستند از اینکه در چنین باور غیر حقیقی عقیده داشته باشند، یا اینکه آنها باید این اعتقاد را ترک کرده باشند تا از این طریق بتوانند به پاداش جاودانه برسند و از مجازات همیشگی نجات یابند.» (المسائل المهنائیة، ص ۳۸؛ رجوع شود به مرآت العقول، ج ۴، ص ۸۶-۸۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۵۷-۵۹)

* ص ۵۴۷- همان باب، ح ۶، ذیل «أخبرني الكلبي النسابة»:
محمد بن السائب، ابونضر الكلبي الكوفي (متوفی ۱۴۶/۶۷۳). او و پسرش، هشام بن محمد، ابو المنذر، ابن کلبی (متوفی ۲۰۴/۸۱۹) از انساب شناسان بنام و تاریخ نویسان مشهور بوده‌اند. (رجوع شود به الاعلام، ج ۷، ص ۳۰ و ج ۹، ص ۸۶؛ معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۱۵ و ج ۱۳، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ منابع دیگر در این دو منبع معرفی شده است.) جهت ترجمه آلمانی و مطالعه کتاب «جَمَهَرَةُ النَّسَب» ابن کلبی، رجوع کنید به: G. Strenzik, W. Caskel; Gamharat an-Nasab destbn al-kalbi, Leiden 1966; یک ترجمه انگلیسی از کتاب الاصنام نوشته همان نویسنده: N.A Farsi چاپ پرینستون ۱۹۵۹ و یک ترجمه توضیحی فرانسوی توسط W. Atallah چاپ پاریس، ۱۹۶۹.

* ص ۵۴۸- همان حدیث، ذیل «فقال: أمرت بابني محمد»:
رجوع شود به حدیث ۹۳۵ و پاورقیهایش، بخش «عبدالله بن الحسن و فرزندش محمد».

* ص ۵۴۸ - همان حدیث، ذیل «تَبَيَّنُ بِرَأْسِ الْجُوزَاءِ»:

رَأْسُ الْجُوزَاءِ یا مقعه، نامی است که در ستاره‌شناسی عربی نهاده‌اند بر سه ستاره‌ای که شکل سه نقطه بالای حرف «ش» در صورت عریون می‌باشد. آنها پنجمین هیئت قمری را تشکیل می‌دهند.

* ص ۵۴۸ - همان حدیث، ذیل «و الباقی وزر و عقوبه»:

[در قرآن آمده است:] طلاق، دوبار است... اگر شوهر همسرش را نهایتاً طلاق دهد (یعنی برای بار سوم)، دیگر زن برای شوهر حلال نیست، مگر اینکه زن با مرد دیگری ازدواج کند. اگر شوهر او را طلاق دهد، هیچ اشکالی در رجوع آنها نیست... (بقره (۲): ۲۲۹-۲۳۰)

معنای این آیه آشکار است. با این همه، از خلیفه دوم سؤال شد که آیا گفتن عبارت «من تو را سه بار طلاق دادم» کافی است یا «باید به صورت سه عبارت جدا در موقعیتهای جداگانه باشد»؟ که او نظر اول را پذیرفت. البته این نظر مورد تأیید و قبول فقه امامیه نیست که براساس آن، عبارت طلاق باید در سه موقعیت مختلف بیان شود. عبدالله بن حسن در این حدیث، قضاوتش را براساس فقه غیر امامیه آورده است.

* ص ۵۴۹ - همان حدیث، ذیل «نحن أهل البيت لانمسخ»:

نکته متفاوت دیگر میان فقه امامیه و غیرامامیه، در باب مسح کفشها بجای دو پا در وضو می‌باشد. فقه امامیه هرگز اجازه مسح کفشها به جای پاها را نمی‌دهد؛ اما عبدالله بن حسن، با بیان اینکه گروه متقی این کار را انجام می‌دادند، بار دیگر نشان می‌دهد که در این مورد، پیرو فقه غیرامامیه بوده است.



* ص ۵۴۹- همان حدیث، ذیل «ما تقول في أكل الجري»:

به حدیث ۹۲۱ رجوع شود. (حدیث سوم از همین باب)

* ص ۵۴۹- همان حدیث، ذیل «شرب النبیذ»:

یک نوشیدنی تخمیری که از میوه گرفته شده باشد (به پایان این حدیث بنگرید).

این هم یک تفاوت دیگر میان فقه امامیه و غیر آن (مانند فقه حنفیه) است.

* ص ۵۵۰- همان حدیث، ذیل «فضر بیده علی جبهته...»:

این مرد مدّعی برخورداری از دانش شناختن همه اقوام عرب و شاخه‌های منتخب از آن است و خود را به لقب «نسابة بزرگ» ملقب کرده است. امام از او راجع به اسمش پرسید تا او بتواند ادّعای مبالغه‌آمیز خود را در مورد دانش خود نشان دهد. این دانش در آن روزگار، نه تنها به میزان بسیار زیادی براساس فرهنگ روایی - زبانی و افسانه‌ها استوار بود تا براساس اطلاعات درست و موثق، بلکه بر مبنای هدفی که سخن برایش گفته شده، قابل نقد می‌باشد. زیرا این علم یک جزء کلیدی و مهم در تضادهای (برخوردهای) بی شماری است که با بحث اجراء و اصل و نسب سر و کار دارد که شاخصه جامعه عرب بود. بنابراین، هدف از چنین انتقادهایی کاربرد آنها با نسب‌شناسی به طور کل نیست؛ زیرا این علم کاربردهای بسیاری دارد که نیازهای اجتماعی بسیاری را می‌تواند پاسخگو باشد. بنابراین، تفاوت بسیاری وجود دارد بین چنین دانش نسب‌شناسی که امام آن را نقد کرده و آن نسب‌شناسی که متخصص نسب‌شناسی در اسلام باشد، و به نسب‌شناسی اصل و نسب پیامبر و فرزندان پیامبر پردازد که درود خدا بر او و خاندانش باد. برای مثال، به منظور تعیین اینکه کدام شخص حق و وظیفه مرتبط با این خاندان گرامی را دارد.

* ص ۵۵۱ - همان حدیث، ذیل «و عاداً و ثمود و أصحاب الرّس»:

این سه گروه، یا قبیله، براساس قرآن (فرقان (۲۵): ۳۸) از پیامبرانی برخوردار بودند که برایشان فرستاده شده بودند. با این همه، وجه تمایز آنها آنجاست که آنها صرفاً و فقط و فقط اقوام عربی بوده‌اند و نه در ترکیب با بنی اسرائیل یا دیگر گروههای مذهبی. امام به آزمون علم کلبی در مورد نسب شناسی عرب می‌پردازد (همان‌گونه که در این آیه او اعلام کرده است) و کلبی به دلیل ندانستن نسب این اقوام، ناتوان از پاسخگویی بود. به علاوه، او یک شخص خاص را نمی‌شناخت که در حقیقت از اعراب نبود، بلکه در یک قوم کودی ریشه داشت. (برای عاد و ثمود و اصحاب الرّس رجوع شود به ترتیب به: EI۲، ج ۱، ص ۱۶۱؛ EI۱، ج ۴، ص ۷۳۶؛ EI۲، ج ۱، ص ۶۹۲. در مورد آیات قرآن به ترتیب بنگرید: سوره فرقان، آیات ۳۸ - ۳۹؛ سوره ق، آیات ۱۲ تا ۱۴)

* ص ۵۵۲ - همان حدیث، ذیل «أترى هاهنا نجوم السماء»:

شرایطی که در این آیه برای طلاق بیان شده، این است که شوهر فقط هنگامی می‌تواند همسرش را طلاق دهد که در فاصله بین دو عادت ماهیانه، با همسرش همبستر نشده باشد. در اینجا، منبعی برای بیان تعداد دفعاتی که باید عبارت طلاق را بگوید، نیامده است؛ چه برسد به ستارگان.

* ص ۵۵۳ - همان حدیث، ذیل «تردّ إلى کتاب الله و سنّة نبیّه»:

براساس قرآن، همان‌طور که در چهارمین پاورقی این حدیث گفتیم [ص ۵۴۸، ذیل عبارت «و الباقي وزر علیه و عقوبة»] عبارت طلاق باید سه بار گفته شود. سنّت پیامبر نیز همین‌گونه بوده است. بنابراین، در هیچ یک از این تعبیرها، عبارت سه بار نیامده است. باید توجه داشت که جوهر و جان این عبارت طلاق، آن است که سه طلاق باید به صورت صحیح بیان شود؛ به شیوه امام - که درود خدا بر او باد - و



به طور متوالی. بعد از بار اول، زن می تواند همسرش را ترک کند؛ اما باید تا قبل از اینکه همسرش برای بار دوم عبارت طلاق را بگوید، بازگردد و همین طور برای بار سوم.

* ص ۵۵۳- همان حدیث، ذیل «این یذهب وضوؤهم»:

[در قرآن می فرماید:] ای مؤمنین، وقتی برای نماز می ایستید، صورت خود و دستانتان را تا بازو بشوید و سر و پاهای خود را تا برآمدگی آنها مسح کنید. (مانده (۵): ۶) مکانهای شستشو و مسح در این آیه، تماماً، اعضای بدن هستند. شستن صورت یعنی شستن پوست صورت، و به طور آشکارا بر چیزی که بر روی صورت قرار گرفته باشد، اطلاق نمی شود؛ همین طور، مسح سر و پا. امام- که درود خدا بر او باد - با مثالی از روز معاد، آن را توضیح می دهد که نشان می دهد که آنها که کفشهای خود را مسح می کردند، بدن خود را مسح نکرده اند، بلکه بخشی از پوست موجود دیگری را مسح کرده اند.

* ص ۵۵۴- همان حدیث، ذیل «فالقردة و الخنازیر و الوبر و الورك و ماسوی ذلك»:

[در قرآن می فرماید:] به تحقیق شناخته اید کسانی از خود را که حرمت «سبت» را نگاه نداشتند، پس به آنها گفتیم که بوزینه شوید. این عقوبت مسخ را برای حاضران و آیندگان، عبرت و برای تقوای پیشه گان، اندرزی قرار دادیم. (بقره (۲): ۶۵-۶۶) [نیز می فرماید:]... و از میان آنان کسانی را بوزینه و خوک گردانید... (مانده (۵): ۶۰) [نیز می فرماید:] آنگاه که در برابر آنچه از آن نهی شدند، سرکشی کردند، به آنها گفتیم بوزینگانی رانده شده شوید. (اعراف (۷): ۱۶۶)

چنین تغییر شکلهایی از افراد قوم بنی اسرائیل، مجازات آنها بوده است. براساس



این آیات و احادیث، آشکار است که چنین حیواناتی تقریباً وجود داشته‌اند. بنابراین، حدیث به این معنا نیست که این تغییر شکل یافته‌های بنی اسرائیل، اجداد گوریلها و میمونهای امروزی می‌باشند لذا با خوردن آنها، کسی انسانهای تغییر شکل یافته را نمی‌خورد. شاید منظور امام از آنچه در این حدیث گفته‌اند، این حقیقت باشد که انسانها به عنوان تنبیه و مجازات به این حیوانات خاص تبدیل شده‌اند تا اینکه تبدیل به گوسفند یا حیوانات و موجودات دیگری شوند، که نشان می‌دهد آنها از ذات و طبیعت نامطلوب و نفرت‌انگیزی برخوردارند که برای مصرف و خوراک، خوشایند و مناسب نیست.

* ص ۵۵۵ - همان حدیث، ذیل «أرطال بمکیال العراق»:

رُطْل عراقی معادل ۳۵۰ گرم است. رطلِ مدینه حدود سه برابر رطلِ عراق است. کلبی از کوفه بوده است.

* ص ۵۵۶ - همان باب، ح ۷، ذیل: «و الناس مجتمعون علی عبدالله بن جعفر»:

وی، فرزند امام صادق بود - درود خدا بر او باد - که به نام الافطح (۱۴۹/۷۶۶ - ۱۱۴/۷۳۲) شناخته می‌شد. مادر او و مادر اسماعیل یکی بودند. او از امام کاظم علیه السلام بزرگ‌تر بوده است. او تنها هفتاد روز بعد از شهادت پدر زیست. او ادّعی‌ای امامت داشت؛ ادّعی‌ای که خلیفه عباسی نیز حامی آن بود. آنها که معتقد به امامت او شدند، به عنوان فطحیه شناخته می‌شدند. برای جزئیات بیشتر درباره امامت در این دوره، رجوع شود به احادیث ۸۱۰ و ۸۱۱ و پانوشته آنها.

* ص ۵۵۷ - همان حدیث، ذیل «فقلنا: و الله ما تقول المرجئة هذا»:

سؤال اصلی مبهم بود. و اگر عبدالله الافطح عالم می‌بود، ابتدائاً در این مورد

می‌پرسید که بر چه مواردی زکات تعلّق می‌گیرد. پاسخ او در مورد زکات بر سکه نقره (دینار) بود. اما حدّ کمتر که زکات بر آن تعلّق نمی‌گیرد، دویست درهم است. بنابراین، او بار دیگر بر جهل خود صحّه می‌نهد، آنجا که می‌گوید بر صد درهم نیز دو و نیم درهم زکات باید پرداخت کرد. ثانیاً، عبدالله به سرسپردگی به مُرجئه شناخته شده است که امامت را آن‌گونه که شیعه به آن عقیده دارد، انکار می‌کنند.

* ص ۵۵۸ - همان حدیث، ذیل «قلت: مضی موتاً؟ قال: نعم»:
او می‌خواست بداند آیا پدرش، امام صادق (علیه السلام) حقیقتاً درگذشته یا به غیبت رفته است. عقیده دوم، باور فرقه ناووسیّه است.

* ص ۵۶۳ - همان باب، ح ۹، ذیل «یحیی بن اکثم قاضي سامراء»:
یحیی بن اکثم التمیمی المروزی (۲۴۲/۸۵۷ - ۱۵۹/۷۷۵)، متکلم مشهور مکتب معتزله و فقیه معروف. مأمون او را به عنوان قاضی القضاة برگزید. سپس معتصم او را عزل کرد و دوباره متوکل او را منصوب کرد و او در این مقام درگذشت. (الاعلام، ج ۹، ص ۱۶۷؛ معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۱۸۶-۱۸۷)

* ص ۵۶۶ - همان باب، ذیل حدیث ۱۱، آخر حدیث:
بنگرید به یادداشت ذیل حدیث ۷۹۶.

* ص ۵۶۶ - همان باب، ح ۱۲، ذیل «فلما قدّمت مرو»:
بنگرید به یادداشت ذیل حدیث ۵۲۳.



* ص ۵۶۷ - همان باب، ح ۱۳، ذیل «ابن فضّال» (در سند حدیث):

کلینی به طور مستقیم از ابن فضّال، ابو محمد الحسن بن علی بن فضّال کوفی (م ۲۲۴/۸۳۹) نقل کرده است. شیخ صدوق همین حدیث را نقل کرده و گفته است: «علی بن حسین بن شاذویه المؤدّب - که خدا او را بیامرزد - نقل می کند: «محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، از پدرش، از محمد بن عیسی (ابن عبید)، از حسن بن علی بن فضّال...» (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۹) شیخ مفید نیز آن را نقل می کند و می گوید: «محمد بن الحسن (ابن ولید) برای من نقل کرد از محمد بن الحسن صفّار، از احمد بن محمد از حسن بن علی بن فضّال...». (الاختصاص، ص ۸۴-۸۵) عبدالله بن جعفر الحمیری در سلسله سند شیخ صدوق و محمد بن حسن صفّار در سلسله سند مفید، هر دو از مشایخ کلینی بوده اند. بنابراین، بسیار محتمل است که او این حدیث را از ابن فضّال، از طریق آن دو شنیده باشد.

* ص ۵۶۷ - همان حدیث، ذیل «فتلّعت بالملتزم» ح ۱۳:

این بخش از کعبه، بین حجر الاسود و در خانه کعبه واقع شده؛ جایی که زائران خود را بر دیوار فشار می دهند و تضرّع می کنند.